آنرويسكهظلمت

درنگی بر رمان ظلمت نیمروز

ابوالفضل حميد كمالي



داستان، شـرح جدال روياها با واقعيتهايي است که هر داستان نویسی به گونه ای بسه آن می پردازد. رمان ظلمت نيمروز يكي از اين كتابهام . رمان را بخوانید و در این روزهای پاییزی که آلودگی دود و کم فروغی خور شید، دل و دماغیی برای آدم نگذاشته، جانی به آرزو تازه کنید و یقین داشته باشید کلمات، الفبای زبان نویسندگان، جایی همین . دور و برها، دارند کلمه می شوند و جمله می شــ و کتاب می شــوند و منتشــر شــدن یا نشدنشــ غُصه خروردن چُندانی نداردچون دور تاریکی به روشنایی خواهد رسید مثل شب که روز میرساند و روز اگر روز باشد گرمایش به جان می نشیند و خب،

مثل همین ظلمت نیمروز. رحمت به شــیر پاکــی که بر شــریان نویس با وجدان جاری می شود. درود به روح و روان جد و آباء

زیبایی را در جان آدم زنده نگاه می دارند. شاید برای شماهم پیش آمده باشد که کسی برسد و از شما سترجمی که کتاب خوب ترجمه می کند. کلمات که بخشی از شریان اصلی حیات انسان ها هستند بیرسد:فلانی!کتابچه تاثیریبر زندگی آدمهادارد؟بیشکبارهاوبارهابااین پرسشروبهروشده نویسنده هاکتاب می نویسند که چخشود آراستش رایخواهیداین پرسش هامانندسر عت کیدهای خطر ناکی هستند که می توانندریشه هر تلاش وجست وجویی را در دم بخشکانند. یک زمان هایی هست که آدم دلش می خواهد هر کاری را دار دیگذار دز مین وبرود گوشه ای بنشیند یک کتاب خوب یگیر ددستش و شروع کند به خواندن؛ کتابی که داددر دهای خاموش جان آدم رااز کلماتی که در بازار مکاره فضل و فخر و متن فروشی به خوب، دروازه طلایی فهمیدن است. دروازه طلایی فهمیدن؛ فهمیدن خود و دیگری و زندگی، که اصل ب حرس می بیده اندر میماند. حراج رسیدهاند، بستاند: کتابی کهسا پده ادخواهی طبیعت را بر سر دادخواهان سکوت خور دهمی گستر اند و شعور و انالیی تولید می کندو نور می افشاند تا تاریخی شکن باشد تاجر آت زندگی از دیواره کلمات سر د یالا بخزند. بلد ایک تاب خوب حاصاً تلاش برای در ک زندگی است. زندگی هم ماجراهای فراواتی دار د: یک روز شادی است صد روز غم، یک روز زیاد است و صدها روز کم, چه می شود کرد؟ اگر قرار بود اتفاقی بیفتد و . ر ایــن رمــان بــه شــما نشــان مــی دهد کــه چه همه چیز، مفت و ارزان به آدم برنسند، انسانها دیگر هَیچ تانشــی نمی کردنند یک خیام برای یک جهان پس بوداما جست وجو و نوشـــدن در ذات زندگی است. کسی هم نمی تواند جلوگیری کنداز نوشدن و تازه

واقعیتهای تلخ و شیرینی امکان تکرارش در تاریخ ر ... و جود دارد. شما با خواندن این رمان می توانید به این مسأله پی ببرید که چه عواملی سبب تکرار تاریخ در جهان می شود و شهروندان جوامع مختلف، چه سهم و نقشی در تکرار شددن تاریخ دارند و اصولا تاریخ توسط چه کسانی تکرار می شود؟

حرفىاز ظلمتو كابوس

ظلمت نیمروز با کابوس چندباره دستگیری روباشوف آغاز میشود. اگر میخواهید از رمان پلیسی به رمان سیاسی سرک بکشسید و ببینید تفاوت فضای بلیسی ,ه ا در می حواهیدار زمان پلیسی به رمان سیاسی سر ک بکشــید و ببینید تفاوت فضای پلیسی و امنیتی در داستان نویسی چیست اگر بعدنبال این هستید که ببینید تاریخ چگونه در صفحات متوالی پشت ورو می شود و آدمها، چگونه در دام سیاست مىشوند

اگر میخواهید سـُهمی از دانســتگی را صرف خودتان کنید و از بلایای بلاهــت در امان بمانید یقین داشته باشید که این رمان چیز کهایی دارد که به شهاو دل جست وجو گرتان هدیه بدهد. نویسنده در این رمان نشسته و سر حوصله با به کاربردن شعورزخم خوردهاش از شرایط استالینی، توصیفاتی نفسگیر و حیرت آور ارایه داده است. از هُنرهای کوستلر می توان به توصیف دقیق موارد ز بر آشاره کرد:

. ،چینیهای خبیثانه مفتشان، برای به تله انداختن آدمهایی که به پرسش کردن از امور مىھىعادتدارند . ، شرحیاز جویی های طاقت شکن

پاکسانساختگی یا مجرمانساختگی یا د چورهی سرست بیری رسیرست سی. آدمهایی که فقط دوست داشته اند یک پاسخ برای پرسش سردستی شان پیداکنند هاعتسراف و اقرار کسردن آدمها علیسه خود یا

به عبارتی روشن تر شهروندعلیه شهروند شاید بپرسید مگر می شود آدم به جایی برسید که علیه خودش اقرار كندوعليه منافع وشخص و زندگی خودش حرفی نادرست مخاطره أميز برزبان أورديا در

بُرگەھــاُى بازجويى بنويســيد و زيرش, المضابزند؟ ساختار قدرت در زندگی مدرن یعنی پذیرفتن اصول محترمانه ردشدن با تانک از روی آدمها و بال پرندهها و پروانههــا. ما که در . ب بر شوروی زمان اســـتالین نبودهایم

كه بدانيم حه مي كشيدهاند أنها، امااین جوری کـه تعریف می کنند در شـ سابق، گیوتینهای مجازات و تیغهای شاخدار وأخته حذف وسلاخي مخالفان رارقمزدواين روند نابگرایی همین طور ادامه یافت تا این که روز و روزگار به جایی رسید که ناظر اعظم، دیگر

تاب شنیدن کوچکترین انتقادی را نداشت. هیچ موجودی جرأت نمی کـرد از مزه و شــوری آش پرولتاریا ایراد بگیرد و اعتساراض کند و بگوید: این آش شور است! تلویزیون و دیگر رسانههای روسی از صبح علی الطلسوع تا روباه گریسز غروب تعالیم عالیه اســـتالینی را به خورد ملت می داد. اختلاف عالیه اســتالینی را به خورد ملت می داد. اختلاف سلیقه دیگران به فعلی قبیح تقلیل داده می شد و بر این نکته تأکید می شد که هیچ تنابنده ای، حق اُبراز نظر درباره هیچ چیزی را ندار داگر هوابداست تو هم مقصری!اگر آش شــور است تو هم سهمی در شور شدن آش داری! پرواز فیل ها را در آس بالای سرت ببین و یاد هندوسستان را از خاطرت پاک کن عزیز! تجربه ثابت کرده وقتی آدم چیزی رانداند درباره آن چیز ندانسته هم، نه می پرسد و نه می شنود و نه میلی به دانستن خواهد داشت.

ر. انشــاءالله رمان ظلمــت نيمــروز رامـر خريدو میخوانید. ایجـــاد جو رعب، خفقان و وحشــت در خانوادهـــا هم در یکـــی از صحنههای بخش پایانی رُمان به زیبایی تصویر شُده است. جایی که دختری جوان برای پدر پیرش از روی روزنام گزارش میسوط دادگاه روباشــوف را می خواند و پیرمرد که همراه بار وباشــوف فرمانده پار تیزانها در جنگـهای داخلی بــوده، به بالای تختش نگاه می کند. تا چنــدروز قبل عکس روباشــوف روی . بوار نصب بود و حالا، فقط عكس جناب اس

که به او لیخت ده میزند پیرمرد می داند کند ختیرش تازه ازدواج می داند کند ختیرش تازه ازدواج کارده و خانسهای ندارند تازندگی مشتر کشان رادر آن جاآغاز کنند. مسر نسار ادارا جااعار نسد. آنها منتظرند تـا پیرمرد حرفی برخلاف میل جناب بر لب بیاورد و دختر و داماد، خبرچینی کنند و خانه مصادر هشود و آنها، عروس و داماد خانه مصادرهای بشوند. ئسناعت بر باد رفتن عواطف در خانوادهها برگیی دیگر از زندگی زیر سیقف آرزوهای استالینی

مادریو پدری رازیر پامی گذارند تابه ابتدایی ترین حق و حقوق انسانی خود برسند. پیرمرد در بستر افتاده و از وحشــت فرزندان خود، گفته عیسی به پطروس را در ذهن مرور می کند: تا فردا سه بار مرا

آرتور کوستلر کیست؟

شدن. آیاطبیعت با تمام قدر تی که دار دمی تواند فرار سیدن بهار را لحظه ای به عقب بینداز د؟ می تواند جلو

این نویسنده روز پنجم سپتامبر ۱۹۰۵ در بوداپست متولدشــد و روز اول مــارس ۱۹۸۳ در لنــدن جان به جاُن آفرین تسلیم کرد.رمانهای گلادیاتُورها،ظلمت نیمروز،رسیدنوباز گشتن تریلوژی کوستلراست.

در جوانی از طرفداران پر و پا قرص سبیل کلفتهای عاشق داس و چکش بود. در ایران خودمان بودند کسانی که همان سالها، داس و چکش هایی به پهنه بازیا تخت سینه خالکوبی می کردندبی آن که از آن مرام و مسلک چیزی بفهمند یـــانکته ای بدانند. ســـال ۱۹۳۱ همین عشق كوستار رابه عضويت حزب كمونيست آلمان رساند. ۲سال بعدش در بحبوحه دادگاههای مسکو، حزب را بوسید و کنار گذاشت و تا آخر عمر، از مخالفان سفتوسختاستالین واستالینیسم باقی ماند اواز جمله نویسندگان با وجدان جهان است که نشان دادهیچ چیز ری جای وجدان را در زندگی انسان نمی گیرد و وجدان، یگانه راهبر انسان به سمت و سوی نیکی و فرزانگی است.

ر برر کوستار این رمان را با تلفیق در دو وجدان و سرخوردگی و وحشت از سیری ناپذیری ذائقه آدم فروشی روایت می کند ظلمت نیمروز چندین و چند بار ترجمه شده است به تأیید حرفه ای های ترجمه، مژده بار ترجمه شده است به تأیید حرفه ای های ترجمه، مژده دقیقی بهترین ترجمه از این رمان شگفت رابر پیشخوان کتاب گذاشتهاست.

به درگ معماهایی از تاریخ، فضیات وجدان، عقوبت و عدالتدعوتمی کند:

هماتاریخراکامل تـر «ماتاریخراکامل تـر زدیگـران آموختهایـم. ر میدانیــم که تاریــخ برای فضيلتار زشى قايل نيس عقیت رر ی ۔ جنایتهامکافاتنمیشوند . .. ولی هر خطایی عواقب خود رًا دارد که دامن ۷ نسـل رُ

هم فكر غلطى كه دنيال که در حق نسلهای آینده

مر تکب می شویم. در نتیجه، افکار غلط را باید همان گ مجازات کنیم که دیگران جنایت رامجازات می کنند. ۰۰ بعضی دردهاتسکین پذیرندو برخی دیگر، ماننددرد وسیدگی دندان، همه وجود را با خود در گیر می کند. بن درد، با استفاده از شـگرد تدوین موازی، خط اصلی و لايەھاي زيريــن رمان رابهُ يكديْگُر پيوند داده و تاانتها پیش مے برد

0

یہ صیح شخصیت اصلی داستان، روباشـوف نام دارد که یکی از رهبــران انقـــلاب۱۹۱۷ واز اعضـــای کمیته مرکزی

ست شوروی بوده که در جریان محاکمات

ر ۱۰ اهمیت بازخوانی این رمان در موار داز این دست است: «شخصیت پردازی وقرار دادن شخصیت هادر موقعیتی نساس و بحرانی که منجر به باز آفرینی بخشی از تاریخ سیاه جهان می شود. این ویژگی ســویه عبرت گیری از تاریخبرای پرهیزاز تکرار فجایع بشری رانشانه می رود. «در بازخوانی تاریخ خواننده هوشیار بـه این نکته میرسد که «زمان» و «وجدان» شاخصهای قابل اعتنا در زندگی هستند اگر این دو شاخص از زندگی انسانی



جوانهزدن گلهایزیبای سرخوسفیدوزردوبنفشرابگیرد؟

خُتُ بربندد جهان عُرصة تاخَت و تازَ هيولاها ميشود.

جُنگ دُوم جهاني نمونهُ بارز اين موضّوع اس «واقعیتهای تحریف شده هیچ ارزشی در قضاوت

ندگے اجتماعے توجهداشته باشند

گذا.د.







سياستمداران تلقع شوند ری کی میں ہے ہی رہ ۔ «قضاوت رفتار و کردار سیاستمداران باید متناسب با میزان تاثیری باشد که برزندگی انسان هاو حیات تاریخی

۔ پیش از مطالعہ این رمان بدنیست ایسن موار درا ہ

*ترجمـهُ رمـانُ از متـن انگلیسـی انجـام شـده و متـن انگلیسـی، بـا نظـارت کلمـه بـه کلمـه کوسـتلر بـه پایـان رسـیده اسـت. «این رمان در اُوج محبوبیت کمونیسُم در اُروپامنتشر شد. کوستارمی گویداحساس کردم در تاوان تبلیغاتی که برای حزب کمونیست و بلشوییکها کردهام باید کاری ری رب بر کار می از حزب کمونیست کناره گرفت و کارستان کنم او هم از حزب کمونیست کناره گرفت و همدامنه انتقاداتش از آرمانخواهی کمونیسم راگستر ده تر ساخت بدان اميد كه مانع اغفال بيشتر انسان هاي بي گناه

خؤوان

. توسط آرمانخواهانچکمهسرخشود. «دبكتاتور ها در همه حياه همه دوران ها خصوصيات مشابهی دارند او در این رمان تیپولوژی روانشناختی

زمانی که در زندان به زندان افتاد گم و گور شد.

شخصیتهارابه خوبی ترسیم می کند. نیکلای سلمانویچ روباشوف یک انقلابی دو آتشه کهنه کار روسیه استالینی، عضو سابق کمیته مرکزی حزب، كميسر سابق خلق، فرمانده سابق لشكر ٢ ارتش این آدم چسباندهاند و زمانی که در خیابان و کوچه راه می رود گمان می کند که همه باید جلو پایش بلند شوند و تا کُمر جلوش خم بشوند و خلاصه، سند ملک مادری خـود را به نام مبـارک این موجود صـادر کنند. هیکل تمامُ قدُى از اين موجود در عكس دستهجمعى رهبران

انقلاب در کنگره اول دیده می شود. پرواز فیل ها در آسمان پرواز فیل ها در آسمان پرواز فیلها فیلها فیلها پروازفیلها..خیرهمیشویدبهآسمان به در و دیوار به همه جا خیره می مانید. - رر - رر. حیرتزده میشوید حیرت میکنید و میمانید چه بگویید و چه بشنوید؟ بد فقط ببينيد: شــاهد باشـــ موجودی با چنین ســابقه انقلابی به دهه ٔ ۱۹۳۰ رســیده اســت زمانی که تسویهحسابهای خونین، سفره

قدرت رااز غیرخودیها پاک و پاکیزه میخواهد گویی که سفرهای به گستردگی روسیه،برای چپاول گستردهاندو به نام بلشوییسم، آبروی امیدواعتبار را بر بادمی دهند یک سوی راویه این منشور، افسانه ندرت است و قدر تحللبان و پولدوستان سادهزیست و پولشویی به هزار شیوه و فن، موجوداتی هستند که روزی صدهزار بارابلیس در محضر شان شیطان صفتی می آموزد تاشاهین ترازوها، کفه های ترازوها.. پرواز...فیل...فیل ها درآسمان!میبینید؟ببین

هرگزدربارهزناننظرندهید، حتیرانندگیشان!ازماگفتن

اگر در یک میهمانی خسته کننده گیر افتادی، . ب و اختلافات عقیدت با اگر خواســتی گروهی دلمرده و بی حال را سرزنده و هیجان زده کنــی، پای رانندگی زن هــا و مهارت های رانندگیشان رابه میان بکش.

نویسنده دانمار کی خودم را بیندازم وسـط معر که و مفـت مفتکی نفله بشهوم نه ایراد گرفتین از رانندگی . زنان عُواقب بسَياريُ دارد كهُمثل كوه يخ، تنها كمي از آن رامي بينيد فقط ئمی. پس حواستان را جمع کنید و مهی پس خوستان را جمع سیدو هر گزدرباره زنان نظر ندهیدحتی اگر خودشان شـمارا به این کار ترغیب کنند. مرافب باشید و هر گزدل به این خبط بی دلیل نسپارید از ما گفتن. این خانم نویستنده دانمارکی، کتاب را در اواخر دهه ۵۰ قرن بیستم نوشته است. کتاب ۸ فصل دارد و در

هُر فصل به یک موضوع می پر داُزد. * در این داســـتان راوی اول شخص است.

«موضوعــات فصل های کتــاب همه مرسـوط به ...وسوست مس سی سب همه مرسوط به تجربیات شخصی خودش یاخانوادهاش است. *محور -داستان -خاطره رانندگی زنان و رفتارشان در رانندگی است.

»ُنثر داستان ساده وروان است. «برخلاف آنچه می گویندداستان های اسکاندیناوها یخ و بی مزه است این طوری نیست و طنز، در این داستان لحظاتی زیباو پر از خنده می آفریند. داستان انحقائی زیاد و وار خدهمی افریند همچود ایران و آن مرتجرهاست که شفلش چیزی دیگر است و کارش چیزی دیگر اما کتاب های خوبی برای خوانندگان ایران ترجمه کردهاست. کمتر کسی او رای شناسد او اصلا دنبال هیاهو و متم زنن در کسی او رای شناسد او اصلا دنبال هیاهو و متم زنن در ترجمه کرده کندگفتنی است و فقط با یاد خواند

ویســنُده در فصل اول به چگونگی راننُده شــدن بویسنده بر حص بوی به چجودی رست ستن مادرش در دهه ســوم قرن بیستیم می پردازده زمانی که پدر قرص و محکم فریاده می کشــید که زنان نیلید پشــت فرمان بنشــینندان امادر راوی، بــا روشهای چالب توچهی بــه مقابله بـــا آن زورگــوی دامبار کی برمی خاست و می نشست پشت ماشین: این ماشین ی خاست و می نشست پشت ماشین: این ماشین افهمیدی با بعدش ماشین را روشین می کردو توی کوچه و خیابانهای دانمار که دوردور می کرد من طفل بی بناهی بودم که کارای از دستم بر تعیامد اما زمانی کهوحشت زدگی امبیش از توانیم می شدیهانهای می تراشیدم تا مامان یا روی ترمز بگذارد: مامان! یه

عی رسیده ماست په روی بر بر بحاره سس په بیس کرونسی - اینجـاس - . روی زمیــن - و مامان، می کوبیدروی ترمز!کو!! کجاس؟! در فصل دوم داستان راننده شدن خواهر راوی بیان مے شود البتہ کہ اس فصل جبرتانگیزی خاصے دارد

محمدوحيدقاسميان خواهران ورانندگی این یکی دیگرمادر نیست که بشود

ر ۱۳۰۰ در حصل سوم بوجه رحمه سدی مدو پس از آن راوی است و ماشین و اتفاقات ساير پدرها وقتمي دختر شان رابه خانه بخت

ر پر (دور حتی عرص این در اور کنند: «دخترم را انول به خدا و بعدش به تو می سپارم! مراقبش باشی» ولی بابای من باهمه باباهای دنیا فرق داشت. او به خاطر به المرار بر حفظ اصول اخلاقی اش در رابطه با زنها و ماشین سواری آنها، نتوانست دندان روی جگر بگذارد و ىنوسىت دىن رزى . ىکشب فقط يک شب جلو خودش یک شب فقط یک شب جلو خودش را بگیرد و همان شب عروسی)م، در گوش شــوهرم نجوا کرد: هیچوقت نذار گواهینامه بگیرها شوهرم معلوم بود که از صمیم قلب رضایت داره و بااو همعقیده است و سسری تکان وه که از صفیع صب رصیت در دو الو هم عقیده اســت و ســری تکان اد که: بلــه! منم موافقــم! او با پدر

همعقیده بود که اگر قرار است بلایی سُر ماشین بیاید . همان بهتر که مردخانه مقصر باشدنه زن. در دانمارک رانندگی زنان بیشتر با دوچرخه

است. زنان و دختران با دوچرخه اینور آنور می روند و هیچ اتفاقی هم برایشان نمی افتد نه کسبی مزاحم دوچرخه سواری شان می شبود نه ماشین جلوی آنها بی پیچد و نــه تنابندهای مسخرهشــان می کند. آنها سی پید و صدران زندگی می کنند وظایف زنانه اما پاههای طبیعت زندگی با آنها پیش می آید از زمانی که یک نی نی ناز هستند تا زمانی که خدا چشمان فرشتههای کارد تا فرشتههای کاناهش را در چشمخانه آنها می کارد تا وقتی که به مسئولیت زندگی خانوادگی فکر می کنند همهاش از خودسان مایه می گذارند و در زندگی هم خود را با کسی مقایسه نمی کنند و مدام نمی نالند و غر نمی زنند. اگر هم نویســنده بشوند نوشتههایشان برای انتقام گرفتــن از دیگران نخواهد بــود. خودزنی هم نمی کنند چون نویسندگی جایی برای خودزنی ت. حالا بخوانيداز اين زن نويسنده دانمار كي:

تگاهی وقتی دوقلویم را ترک دوچرخه مینشدند. گاهی وقتی دوقلویم را ترک دوچرخه مینشدندم. پسر ۳ساللام را توی توبره ترکبند دوچرخه جاسازی می کردم، چهارمی هم توی شدکمم جاخوش کرده بود، بند قلاده سگ را هم می گرفتم دستم و مداده را . ر را میچسبیدم، شوهرم با ماشــین فوردش اینور آنور میرفت.وقتی پشت فرمان می نشست ژستی درست و ی رسترسی در سندی می بست در سسی در سندی در سندی در سندی در سندی در سایر اعضای خانواده می گرفت: آخر اویک پدر دانها رکی است. او یک پدر دانها رکی است. لذت خواندن رمانهای خوب را بادیگران هم قسمت کند مهارسانه

ثنید به امتحانش می ارزد دو نویسنده، دو مترجم، دو کتاب خوب هدیه مابه شُهرونَداُن خوب بوُد. در بخشُ پیام شهروندان برای مااز کتابهایی که دوست دارید بد ما هم قول می دهیم بهترین ها را به شــما معرفيكنيم



حيات فرهنگي يک ملت و تمدن را به راحتي أب خور دن دستخوش افول و سقوط می ساز دحگونه می تول اعتماد انسانهارا به زندگی باز گرداند؟ کوستار پاسخ می دهد: با قضاوت درست، دقیق وشایسته حرمت انسان.

هُمه کُس را دندان به ترشی کُند شود الاقاضی که شیرینی! این جمله حکیمانه شیخ سعدی درباره رفتار ناشایست قاضیان زیرمیزی بگیر در قضاوت چه بُساً كار كردى جهانى دارد. كُاشَ مَى شُدُ ايْن جمُله رابا آبطلانوشت وبربالاي سرقاضيان قاب كرد «تصميماتُ بدُ، افكار مغُشــوش، رفتارُ خودس

. ـتن ناشایستگیهابر مسندو مصادر هشایس توسط غوغاسالاران إزحمله واقعيتها بي است كه إز ناطر تاريخً و ضمير وجدان زدودني نيه ممکن است برای سالیان سال و حتی قرنهای قرن در



«کوستلر در این رمان به خوبی نشان می دهد که چرا لجاجت و خودسری به منزله صفاتی شیطانی نمی توانند به منزله صفاتی انسانی چون سختکوشی و پشتکار برای

هسياستمداران ازجمله انسان هايي هستند كهرفتارو کردارشان می تواند تباهی آفرین و زایل کننده انگیزههای زندگی انسانی در جوامع باشد. به همین دلیل باید همواره بر تأثیر متقابل دو شاخص حیاتی وجدان و قضاوت در

. «کوستلر این رمان را به زبان مادری ش یعنی آلمانی شسته رفته نوشت اما آن متن، یعنی متن اصلی کتاب،